

لطمه به اساس حکم

منصور رحمدل^۱

چکیده

نظارت بر حسن اجرای قوانین در حیطة امر قضا، از وظایف قوه قضاییه است. این وظیفه از طریق نظارت مراجع عالی بر آراء دادگاه‌ها صورت می‌گیرد. گاهی اشتباه نسبت به قانون، متضمن توبیخ انتظامی یا کیفری دادرس است، بدون آن‌که به اعتبار حکم صادره خللی وارد آید؛ گاهی نیز افزون بر توبیخ، به اساس حکم نیز لطمه رسانیده و سبب بی‌اعتباری حکم می‌شود. قانون‌گذار آن‌چه را که موجب بی‌اعتباری حکم می‌شود، «اشتباه» نامیده است، اما، به نظر می‌رسد اعمال عمدی موجب لطمه به اساس حکم نیز مشمول این ضمانت اجرا است و برای این منظور باید از لفظ «تخلف» به جای «اشتباه» استفاده کرد. نوشتار حاضر، قسم دوم تخلف را که به اساس حکم کیفری لطمه رسانیده و سبب بی‌اعتباری آن می‌شود، بررسی می‌نماید.

واژگان کلیدی:

حکم کیفری، اساس حکم، بی‌اعتباری.

۱. دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، عضو هیأت علمی دانشکده حقوق دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی.

۱. درآمد

به موجب اصل یکصد و شصت و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و ماده‌ی ۲۱۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ و ماده‌ی ۹ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳، حکم دادگاه باید مستدل، مستند و موجه^۱ باشد. در نگاه اول به نظر می‌رسد که مفهوم دو واژه‌ی «مستدل» و «مستند» روشن است، اما مفهوم «موجه» مستلزم بررسی بیشتر است. با این وجود، مفهوم مستدل و مستند، نیز بی‌نیاز از توضیح نیست؛ این نوشتار در مقام تبیین حدود و ثغور عنوان «لطمه به اساس حکم» است؛ عنوانی که بیشتر منبعث از دو مفهوم اول است.

موجه بودن حکم، به معنی مقبولیت عقلانی آن است. بدین معنا که، استدلال دادگاه که رأی بر آن متکی و به مواد قانونی یا قواعد حقوقی استناد شده است، از نظر عقلی و منطقی قابلیت پذیرش داشته باشد؛ زیرا، عقلایی بودن حکم صادره، از جهات موجه بودن حکم است. موجه بودن، نتیجه‌ی مستدل و مستند بودن است؛ اگر رأی دادگاه مستدل و مستند باشد، موجه نیز خواهد بود.

ممکن است ایراد شود که اگر چنین بود، نیازی به افزودن لفظ «موجه» در کنار الفاظ «مستدل» و «مستند» نبود. در پاسخ باید گفت مفهوم موجه بودن، مستحیل و مستتر در دو مفهوم اول بوده و به اعتباری حالت استقلالی نیز دارد؛ رأی دادگاه نمی‌تواند متضمن استدلال بر محکومیت شخص و نتیجه‌ی آن براءت وی باشد. به این اعتبار، موجه بودن، بیشتر ناظر به نتیجه‌ی رأی است و به اعتباری باید میان صغرا و کبرای حکم، رابطه‌ی منطقی برقرار باشد.

آنچه مقنن، آن را لطمه به اساس حکم تلقی می‌کند، از نظر ماهیت و مفهوم، بی‌ارتباط با این مفاهیم نیست؛ اگر رأی دادگاه مستدل، مستند و موجه باشد، موجهی برای بی‌اعتباری اساس یا فروع حکم، نخواهد بود. همچنین، لطمه به اساس حکم ممکن است ناشی از عدم رعایت قواعد شکلی یا ماهوی باشد، هم چنان که مستدل بودن، ناشی از مسائل ماهوی و مستند بودن متأثر از مسائل ماهوی و شکلی است. در این نوشتار، ابتدا مفهوم «اساس حکم» و سپس «موجبات لطمه به اساس

۱. اصطلاح «موجه» در اصل یکصد و شصت و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران قید نشده، اما در دو ماده‌ی ۲۱۴ و ۹ مذکور به آن اشاره شده است.

حکم» بررسی شده و در پایان یافته‌های پژوهش بیان می‌شود.

۲. مفهوم اساس حکم

برای فهم مفهوم «اساس حکم» باید به تبصره‌ی ماده‌ی ۲۱۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ مراجعه کرد. به موجب این تبصره، نکات زیر باید در دادنامه تصریح شود: شماره‌ی دادنامه با ذکر تاریخ و شماره‌ی پرونده؛ مشخصات دادگاه رسیدگی کننده و قاضی آن؛ مشخصات طرفین دعوی؛ دلایل و مستندات رأی و ماهیت رأی و مواد قانونی که رأی مستند به آن می‌باشد.

در ماهیت رأی می‌توان به «عناوین اتهامی مندرج در کیفرخواست و دلایل آن، دفاع و دلایل آن و ارزیابی هر کدام و استدلال دادگاه و منطوق حکم (آنچه که اصطلاحاً در زبان عرب به حکمت بذلک معروف است)، احراز وقوع جرم و اسناد مادی و روانی به مرتکب و تعیین مجازات عوامل مؤثر در مجازات مانند تعلیق اجرای مجازات، و عوامل زائل کننده عنصر قانونی و مسؤولیت کیفری و معاذیر معاف کننده اشاره کرد.» (آزمایش، ۸۴-۱۳۸۳)

مفهوم مخالف ماده‌ی ۲۵۰ قانون مذکور و تبصره‌ی ۴ ماده‌ی ۲۲ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ آن است که مشخصات مذکور در این مواد، اساس حکم تلقی نمی‌شوند؛ زیرا، اگر تمام این موارد، جزء اساس حکم تلقی می‌شدند، هرگونه اشتباهی در آن‌ها به اساس حکم لطمه وارد می‌کرد. باید از این ظاهر دست برداشت و میان دو حالت قائل به تفصیل شد: حالت نخست، ناظر به مواردی است که اشتباه در آن‌ها می‌تواند به اساس حکم لطمه وارد کند؛ و حالت دوم مواردی را در برمی‌گیرد که اشتباه در آن‌ها به اساس حکم لطمه وارد نمی‌کند. از این رو می‌توان گفت مبنا، نوع اشتباه است؛ چرا که این مواد در مقام نفی اوصاف مذکور به عنوان اساس حکم نیستند، بلکه بر آن نظر دارند که اشتباه در هر یک از این موارد ممکن است به اساس رأی لطمه وارد کند. بدین معنی که، برخی از اشتباهات در مورد این اوصاف ممکن است به اساس حکم لطمه وارد کند.

بنابراین، اساس حکم چیزی جدای از اوصاف مذکور نیست؛ در این معنا،

مجموع این اوصاف، اساس حکم را تشکیل می‌دهند. آنچه مهم است، نوع اشتباه است و باید میان اقسام اشتباه قائل به تفصیل شد. باید توجه داشت که حکم قانون صریح نیست، پرسش این است که اگر هر یک از موارد مزبور به نوعی از ارکان حکم هستند، چرا قانون‌گذار بر این امر تصریح ننموده و صرفاً مقرر می‌کند که اشتباه در موارد مزبور می‌تواند به اساس حکم لطمه برساند. این نحوه‌ی انشاء ممکن است این تصور را ایجاد کند که میان اساس حکم و موارد مزبور تفاوت است و اساس حکم امری متفاوت از موارد مذکور است. به نظر می‌رسد باید از این تردید نیز دست برداشت و ضمن تلقی مجموع آن‌ها به عنوان اساس حکم قائل به نظر نخست شد و همانند مقنن بر این باور بود که بدین اعتبار که هر یک از موارد مزبور، جزء اساس حکم تلقی می‌شوند، اشتباه در آن‌ها می‌تواند به اساس حکم لطمه وارد آورد.

قانون‌گذار در تبصره‌ی ۴ ماده‌ی ۲۲ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ مقرر داشته است: «اگر حکم تجدیدنظر خواسته از نظر محاسبه محکوم‌به یا خسارات یا تعیین مشخصات طرف‌های دعوی یا تعیین نوع و میزان مجازات و تطبیق عمل با قانون متضمن اشتباهی باشد که به اساس حکم لطمه‌ای وارد نسازد، مرجع تجدیدنظر با اصلاح حکم آن را تأیید می‌نماید و تذکر لازم را به دادگاه بدوی خواهد داد.» مفهوم مخالف این حکم آن است که چنانچه اشتباه در هر یک از موارد مزبور به اساس حکم لطمه وارد کند، دادگاه تجدیدنظر حکم را نقض می‌کند. این حکم در تبصره‌ی ماده‌ی ۴۵۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۰ در مرحله‌ی فرجامی بدین نحو آمده بود که: «هرگاه در تعیین نوع و میزان مجازات و تطبیق عمل با مواد کیفری و رعایت جهات مخففه و مشدده و مقررات مربوط به تکرار و تعدد و احتساب مدت مجازات و محاسبه جریمه و جزای نقدی و ضرر و زیان مدعی خصوصی و رعایت و عدم رعایت قانونی که نسبت به متهم اخف است و یا ذکر اسم و مشخصات متهم و مدعی خصوصی از طرف دادگاه صادرکننده حکم فرجام خواسته اشتباهی رخ داده باشد، دیوان کشور بدون این که اساس حکم را نقض نماید اشتباه را رفع نموده و حکم فرجام خواسته را تأیید می‌نماید مشروط بر این که رفع اشتباه محتاج به رسیدگی در دادگاه تالی نباشد. در موردی که متهم به تنهایی شکایت فرجامی کرده باشد رفع اشتباه به ضرر او جایز نیست.» ماده‌ی ۴۶۰

همین قانون نیز مقرر داشته بود: «هرگاه محکمه تالی در تعیین مجازات تقصیری، اشتباهاً استناد به یک ماده دیگر قانونی نموده ولی از این اشتباه تغییری در اندازه مجازات حاصل نشده، در این صورت حکم محکمه تالی نقض نمی‌شود ولی اخطار لازم به محکمه‌ای که حکم داده، خواهد شد.» مطابق یکی از آراء دیوان عالی کشور^۱ «اشتباه دادگاه در تطبیق عمل متهم با ماده قانونی وقتی در اندازه کیفر تغییری ندهد طبق ماده ۴۶۰ آیین دادرسی کیفری مؤثر در شکستن حکم نخواهد بود.» (کشاوری صدر، ۱۳۴۸، ص ۴۵۳)

به نظر می‌رسد حکم تبصره‌ی ۴ ماده‌ی ۲۲ یاد شده، اقتباسی ناقص از حکم مواد ۴۵۶ و ۴۶۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۲۹۰ است. دلیل کامل بودن حکم دو ماده‌ی اخیر، آن است که قانون‌گذار در این مواد علاوه بر ذکر مصادیق مختلف موجب اشتباه، به قاعده‌ی منع تشدید مجازات در مرجع تجدیدنظر نیز اشاره کرده است؛ هر چند عدم ذکر تمام مصادیق در تبصره‌ی ماده‌ی ۲۲ یاد شده، مانع از توجه دادگاه تجدیدنظر به این مصادیق نخواهد بود و یا عدم اشاره به قاعده‌ی منع تشدید مجازات در مرجع تجدیدنظر، به معنای جواز این امر نیست. حکم مواد اخیر علاوه بر کامل بودن نسبت به تبصره‌ی ۴ مذکور از وضوح بیشتری نیز برخوردار است؛ زیرا، در این مواد قانونگذار تکلیف را به وضوح روشن کرده است. حکم تبصره‌ی یاد شده در ماده‌ی ۲۵۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ نیز تکرار شده است. به موجب این ماده «اگر رأی تجدیدنظرخواسته از نظر احتساب محکوم‌به یا خسارت یا تعیین مشخصات طرفین یا تعیین نوع و میزان مجازات و تطبیق عمل با قانون یا نقایصی نظیر آن‌ها متضمن اشتباهی باشد که به اساس رأی لطمه وارد نسازد، مرجع تجدیدنظر که در مقام تجدیدنظر رسیدگی می‌نماید. ضمن تأیید رأی، آن را تصحیح خواهد نمود.» به نظر می‌رسد موجبات لطمه به اساس حکم منحصر به مواردی نیست که در تبصره‌ی ۴ ماده‌ی ۲۲ و ماده‌ی ۲۵۰ مذکور آمده است؛ بلکه، موجبات موضوع بند «ب» ماده‌ی ۲۵۷ همان قانون را نیز باید به آن‌ها افزود. مطابق این بند دادگاه تجدیدنظر در مورد آرای تجدیدنظرخواسته به شرح زیر اتخاذ تصمیم می‌نماید: «هرگاه رأی از دادگاه فاقد صلاحیت یا بدون

۱. رأی شماره‌ی ۱۵۴۸ مورخ ۱۳۱۹/۳/۲۰.

رعایت تشریفات قانونی و یا بدون توجه به دلایل و مدافعات طرفین صادر شده و عدم رعایت موارد مذکور به درجه‌ای از اهمیت بوده که موجب عدم اعتبار قانونی رأی مذکور گردد و». بر این اساس، می‌توان موجبات لطمه به اساس حکم را به شرح زیر بررسی نمود.

۳. موجبات لطمه به اساس حکم

با توجه به این که موارد موضوع تبصره‌ی ۴ ماده‌ی ۲۲ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ در ماده‌ی ۲۵۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ تکرار شده‌اند، و با لحاظ این که عبارت «نقایصی نظیر آن‌ها»، مذکور در ماده‌ی ۲۵۰ یاد شده، امکان شمول مصادیق مذکور در تبصره‌ی ماده‌ی ۴۵۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۰ را فراهم می‌کند، در بررسی موجبات لطمه به اساس حکم موارد مذکور در تبصره‌ی ماده ۴۵۶ مذکور، را مبنای بحث قرار می‌دهیم.

۳-۱. اشتباه در تعیین نوع و میزان مجازات

اشتباه در تعیین نوع و میزان مجازات هنگامی است که دادگاه بدوی به لحاظ بی‌دقتی به جای مجازات حبس اقدام به تعیین مجازات شلاق یا جزای نقدی نماید. در چنین مواردی، به علت اشتباه در تعیین نوع مجازات، در میزان مجازات نیز اشتباه رخ خواهد داد. به نظر می‌رسد اگر این نوع اشتباه بدون استناد به قسمت اخیر صدر ماده‌ی ۲۲ قانون مجازات اسلامی در قالب تبدیل مجازات صورت گرفته باشد، باید آن را از موجبات لطمه به اساس حکم تلقی کرد؛ زیرا، دادگاه برای متهم مجازاتی را تعیین کرده که در قانون پیش‌بینی نشده است؛ اما، اگر با استناد به کیفیات مخففه، مجازات را تبدیل کرده باشد، با توجه به این که اساساً اشتباهی صورت نگرفته است، از بحث حاضر خروج موضوعی خواهد داشت. اما، اگر دادگاه به حکم قانون ملزم به تعیین مجازاتی به جای مجازاتی دیگر بوده، مانند آنچه در قانون نحوه‌ی وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین مصوب ۱۳۷۳ آمده است، و دادگاه به جای تبدیل حبس تا سه ماه و یک روز به جزای نقدی، برای متهم دو ماه مجازات حبس تعیین کرده باشد، دادگاه تجدیدنظر با اصلاح حکم و تبدیل حبس به جزای

نقدی حکم بدوی را تأیید و تذکر لازم را از حیث لزوم تبدیل مجازات در چنین مواردی به دادگاه بدوی خواهد داد.

۲-۳. اشتباه در تطبیق عمل با مواد کیفری

اشتباه در تطبیق عمل با قانون کیفری را باید بر حسب تغییر یا عدم تغییر در مجازات متهم در اثر تطبیق درست عمل با قانون کیفری و همچنین تشدید یا عدم تشدید مجازات در فرض تغییر مجازات، بررسی نمود.

۱-۲-۳. اشتباه در تطبیق عمل موجب تغییر در میزان مجازات نشود:

این نوع اشتباه از موجبات لطمه به اساس حکم نمی‌باشد؛ به گونه‌ای که، دادگاه تجدیدنظر با تطبیق عمل با قانون و اصلاح ماده‌ی قانونی مستند محکومیت، حکم را تأیید می‌کند.

۲-۲-۳. اشتباه در تطبیق عمل به تشدید مجازات منجر شود:

در این فرض نیز باید میان دو مورد قائل به تفصیل شد: نخست، درخواست تشدید مجازات از طرف دادستان یا شاکی خصوصی؛ در این فرض، دادگاه تجدیدنظر حکم بدوی را نقض و رأساً نسبت به تعیین مجازات بر اساس ماده‌ی قانونی منطبق با ماهیت عمل مجرمانه اقدام می‌کند. برای مثال، دادگاه بدوی عنوان اتهامی متهم را خیانت در امانت تعیین کرده و وی را به شش ماه حبس محکوم کرده، در حالی که عنوان صحیح اتهامی کلاهبرداری است که حداقل مجازات آن یک سال حبس به همراه جزای نقدی معادل مال مأخوذ است.

فرض دوم، هنگامی است که دادستان یا شاکی خصوصی تقاضای تشدید مجازات نکرده باشند؛ در این فرض به لحاظ ممنوعیت تشدید مجازات در مرحله‌ی تجدیدنظر بدون تقاضای شاکی خصوصی یا دادستان، دادگاه تجدیدنظر حکم را نقض و پرونده را جهت صدور رأی مطابق ماده‌ی قانونی مربوط و منطبق با ماهیت عمل ارتكابی به دادگاه بدوی اعاده می‌کند.

۳-۲-۳. اشتباه در تطبیق عمل منتهی به تخفیف مجازات شود:

ممکن است دادگاه بدوی به اشتباه، عنوان مجرمانه را به گونه‌ای تعیین کرده باشد که از آنچه که عنوان صحیح عمل ارتكابی اقتضاء آن داشته است، مستوجب مجازات شدیدتری شود. در این صورت دادگاه تجدیدنظر حکم را اصلاح کرده و

مجازات خفیف‌تری را تعیین می‌نماید.

۳-۳. اشتباه در رعایت جهات مخففه

«جهاتی که باعث تخفیف مجازات می‌شود، گاه در خود قانون و با توجه به اوضاع و احوال خاص پیش‌بینی شده است.» (صانعی، ۱۳۸۲، ص ۷۴۲) قاعده‌ی کلی، جواز که اعمال جهات تخفیف در تمام جرایم مستوجب تعزیر و مجازات بازدارنده است.^۱ مگر آن‌که، قانون‌گذار اعمال تخفیف را ممنوع یا محدود کرده باشد؛ مانند کلاهبرداری، تحصیل نامشروع مال، اختلاس^۲ و مجازات سرقه مستوجب تعزیر در صورتی که سارق سه فقره سابقه‌ی محکومیت قطعی داشته باشد^۳ و یا عدم کمک راننده به مصدوم و فرار از صحنه‌ی تصادف؛^۴ در تمامی این موارد، اعمال کیفیات مخففه، ممنوع است؛ کیفیات مخففه‌ای که تشخیص آن با قاضی است. (بهری، ۱۳۴۰، ص ۳۱۰)، همچنین در برخی مواضع اعمال تخفیف محدود شده و دادگاه نمی‌تواند به کمتر از نصف حداقل مجازات و در صورتی که مجازات فاقد حداقل باشد، به کمتر از نصف مجازات مزبور رأی دهد^۵ و یا آن‌که دادگاه نمی‌تواند به استناد جهات مخففه مشابه مندرج در سایر مواد قانونی، بار دیگر مجازات را تخفیف دهد.^۶ حال اگر دادگاهی بدون رعایت این نکات مجازات را تخفیف دهد،^۷ به لحاظ این‌که تخفیف قانوناً ممنوع یا محدود بوده، چنین تخفیفی به اساس حکم لطمه وارد می‌آورد؛ لذا، دادگاه تجدیدنظر باید حکم را نقض و با توجه این‌که تعیین مجازات بدون جهات مخففه سبب تشدید مجازات متهم می‌شود، در صورتی که دادستان یا شاکی خصوصی تقاضای تشدید مجازات کرده باشند، بدون رعایت تخفیف، اقدام به تعیین مجازات نماید و در صورت عدم تقاضای آنان، حکم را نقض و به دادگاه صادرکننده حکم اعاده نماید تا بدون جهات مخففه، مجازات تعیین شود.

۱. رأی شماره ۱۵۴۸ مورخ ۱۳۱۹/۳/۲۰.

۲. به ترتیب تبصره ۱ ماده‌ی ۱ و تبصره‌ی ماده‌ی ۲ و تبصره‌ی ۶ ماده‌ی ۵ قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۷.

۳. تبصره‌ی ماده‌ی ۶۶۶ قانون مجازات اسلامی.

۴. قسمت اخیر ماده‌ی ۷۱۹ قانون مجازات اسلامی.

۵. ماده‌ی ۳۸ قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر و الحاق موادی به آن مصوب ۱۳۷۶.

۶. تبصره‌ی ۳ ماده‌ی ۲۲ قانون مجازات اسلامی.

۷. در خصوص جرایم مواد مخدر به لحاظ سلب حق تجدیدنظرخواهی از متهم به عنوان حق اساسی وی این بحث فاقد اثر عملی است.

۴-۳. اشتباه در رعایت جهات مشدده

چنانچه مقصود از جهات مشدده، قواعد تعدد و تکرار باشد^۱، باید ذکر یکی از دو عبارت که مفید معنای واحد هستند را در کنار هم زاید تلقی کرد. اما، شاید بتوان برای کیفیت مشدده مصادیقی غیر از تعدد و تکرار بیان نمود. برای مثال، در مادهی ۴۵ قانون مجازات اسلامی، سردستگی دو یا چند نفر در ارتکاب جرم از علل مشددهی مجازات تلقی شده است، بدون آن که قانونگذار میزان تشدید مجازات را تعیین کرده باشد. حال اگر دادگاه به استناد مادهی مزبور برای سردسته، مجازاتی بیش از حداکثر مجازات تعیین کرده باشد، باید آن را از مصادیق اشتباه در رعایت جهات مشدده تلقی کرد؛ امری که موجب لطمه به اساس حکم خواهد بود.

۵-۳. اشتباه در رعایت مقررات مربوط به تکرار

در وضعیت فعلی که تشدید مجازات در فرض تکرار جرم، امری اختیاری است و حتی در فرضی که دادگاه درصد تشدید مجازات باشد، به دلیل عدم تعیین میزان تشدید، تشدید مجازات با منع قانونی مواجه است^۲، طرح این بحث فاقد اثر عملی است؛ اما، شاید بتوان به اعتبار عدم تعیین میزان تشدید از سوی قانونگذار، به موردی اشاره کرد که دادگاه در فرض تکرار جرم، مجازاتی شدیدتر از حداکثر مقرر قانونی تعیین کرده باشد؛ این امر سبب لطمه به اساس حکم خواهد شد.

۶-۳. اشتباه در رعایت مقررات مربوط به تعدد

همانند تکرار جرم، در تعدد جرم نیز تشدید مجازات، امری اختیاری است و در فرضی که دادگاه درصد تشدید مجازات باشد، به دلیل عدم تعیین میزان تشدید در قانون، تشدید مجازات با منع قانونی مواجه است؛ اما، به نظر می‌رسد در تعدد مادی از نوع واحد که مطابق مادهی ۴۷ قانون مجازات اسلامی یک مجازات تعیین می‌شود^۳، اگر دادگاه برای هر یک از جرایم، مجازات جداگانه تعیین کرده باشد و یا اگر

۱. گفته می‌شود که در وضعیت فعلی مقررات مربوط به تعدد و تکرار به لحاظ اختیاری بودن تشدید و نیز عدم تعیین میزان تشدید از سوی مقنن در برخی موارد تعدد و تکرار، باید به جای کیفیات مشدده از آن‌ها به عنوان کیفیات مخففه یاد کرد. ر.ک: علی آزمایش، تقریرات درس حقوق کیفری عمومی، دوره‌ی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، نیمسال دوم سال تحصیلی ۱۳۷۸-۱۳۷۷.

۲. اصل سی و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

۳. هر چند مقنن در مادهی ۴۷ قانون مجازات اسلامی مقرر داشته که در این مورد تعدد می‌تواند از موجبات تشدید مجازات باشد؛ اما، در اینجا نیز با همان ایراد قانونی در خصوص عدم تعیین میزان مجازات مواجه هستیم.

دادگاه در تعدد مادی از نوع مختلف برای تمام جرایم یک مجازات تعیین کرده باشد، اشتباهات مزبور از موجبات لطمه به اساس حکم تلقی خواهند شد. در فرض نخست، دادگاه تجدیدنظر می‌تواند حکم را نقض و مطابق ماده‌ی ۴۷ مذکور، یک مجازات تعیین کند (تعیین یک مجازات به نفع متهم است) و در فرض دوم، حکم را نقض و برای تعیین مجازات برای هر یک از جرایم، پرونده را به دادگاه بدوی اعاده کند.

۷-۳. اشتباه در احتساب مدت مجازات

به نظر می‌رسد باید اشتباه در احتساب مدت مجازات را ناظر به تبصره‌ی ماده‌ی ۱۸ قانون مجازات اسلامی دانست که به موجب آن «چنانچه محکوم‌علیه قبل از صدور حکم به علت اتهام یا اتهاماتی که در پرونده امر مطرح بوده بازداشت شده باشد، دادگاه پس از تعیین تعزیر، از مقدار تعزیر تعیین شده یا مجازات بازدارنده به میزان بازداشت قبلی کسر می‌کند.» بنابراین، اگر دادگاه به اشتباه ایام بازداشت قبلی را در مدت مجازات احتساب نکرده باشد، اشتباه مزبور در حدی نیست که به اساس حکم لطمه برساند. لذا، دادگاه تجدیدنظر با کسر این ایام و اصلاح حکم، آن را تأیید می‌نماید. همچنین می‌توان تصور کرد که دادگاه بدوی در محاسبه‌ی جمع مدت مجازات‌های مقرر در رأی دچار اشتباه شده باشد. برای مثال، جمع مجازات‌ها سه یا چهار سال می‌شده، اما دادگاه به اشتباه، آن را دو یا پنج سال اعلام کرده باشد. در هر دو فرض با توجه به این‌که عملاً تشدید در مجازات ایجاد نمی‌شود، اشتباه مزبور از موجبات لطمه به اساس حکم نبوده و دادگاه تجدیدنظر می‌تواند اشتباه را رفع و دادنامه را تأیید کند. نظریه‌ی مشورتی اداره‌ی حقوقی قوه قضاییه نیز مؤید این نظر است.^۱

۸-۳. اشتباه در محاسبه‌ی جزای نقدی

اشتباه در محاسبه‌ی جزای نقدی، عموماً در فرضی متصور است که یا چند اتهام یک جا مورد رسیدگی قرار گیرد و دادگاه در محاسبه‌ی جزای نقدی آنها دچار اشتباه شود و یا آن‌که، جزای نقدی از نوع نسبی باشد و دادگاه در محاسبه‌ی آن

۱. نظریه‌ی مشورتی شماره‌ی ۷/۸۴۸۱ مورخ ۱۳۷۳/۱۲/۱۷ اداره‌ی حقوقی قوه قضاییه «با توجه به تبصره ذیل ماده ۱۸ قانون مجازات اسلامی، چنانچه دادگاه صادرکننده حکم پس از تعیین مجازات تعزیری یا بازدارنده مدت بازداشت قبلی را احتساب و از آن کسر ننموده باشد دادگاه صادرکننده حکم یا جانشین آن به درخواست محکوم‌علیه یا دادستان یا رأساً باید نسبت به اصلاح حکم خود و دستور احتساب ایام بازداشت قبلی اقدام مقتضی معمول دارد.» (شهری و ستوده جهرمی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۴۶).

اشتباه کرده باشد. اشتباه در محاسبه ممکن است به نفع و یا ضرر متهم باشد؛ با این وجود، از آنجا که در هر دو فرض، فی‌نفسه تشدید در وضعیت متهم ایجاد نمی‌شود، دادگاه تجدیدنظر با اصلاح حکم آن را تأیید می‌نماید.

۹-۳. اشتباه در محاسبه‌ی محکوم‌به و ضرر و زیان مدعی خصوصی

گاهی دادگاه در محاسبه‌ی محکوم‌به و ضرر و زیان مدعی خصوصی، مرتکب اشتباه می‌شود. به نظر می‌رسد عبارات محکوم‌به و خسارات مذکور در تبصره‌ی ۴ ماده‌ی ۲۲ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳، مفاهیم متفاوتی دارند. اگر این مفاهیم معادل هم بودند، ضرورتی به استعمال آن‌ها در کنار هم نبود. با این کیفیت به نظر می‌رسد باید عبارت محکوم‌به را ناظر به رد مال و عبارت خسارت را ناظر به ضرر و زیان شاکی خصوصی دانست. با عنایت به این که این عناوین ناظر به جنبه‌ی مدنی حکم کیفری بوده و اساساً جزء ارکان حکم کیفری نمی‌باشند، پرسش این است که چگونه اشتباه در محاسبه‌ی آن‌ها می‌تواند به اساس حکم کیفری لطمه وارد کند؟

شاید بتوان چنین ارتباطی را بدین نحو برقرار کرد که برای مثال، صدور حکم به رد مال یا جبران خسارات مدعی خصوصی بر احراز وقوع عمل مجرمانه دلالت دارد و حتی ممکن است میزان مالی که حکم به رد آن داده شده یا میزان خسارات موضوع حکم، به طور غیرمستقیم در میزان مجازات مؤثر باشد؛ این امر در مرحله‌ی پس از قطعیت حکم نیز می‌تواند در آزادی مشروط مؤثر واقع شود. چراکه، یکی از شرایط اعطای آزادی مشروط، پرداخت ضرر و زیان شاکی یا مدعی خصوصی یا اتخاذ ترتیبی برای پرداخت است. بر این اساس، اگر اشتباه جزئی باشد، به اساس حکم لطمه وارد نخواهد کرد؛ اما، اشتباه کلی، می‌تواند از موجبات لطمه به اساس حکم باشد؛ در این صورت، دادگاه تجدیدنظر، حکم را فقط در قسمت مربوط به اشتباه در محاسبه، نقض و بر اساس محاسبه‌ی درست تصمیم می‌گیرد.

۱۰-۳. اشتباه در رعایت و عدم رعایت قانونی که نسبت به متهم اخف است

گاهی در رعایت و یا عدم رعایت قانونی که نسبت به متهم، اخف است، اشتباه رخ می‌دهد. این امر متضمن دو فرض است؛ نخست آن که، در رعایت قانونی

که نسبت به متهم اخف است، اشتباهی رخ می‌دهد. مقصود مقنن از این نوع اشتباه روشن نبوده و مشخص نیست که دادگاه چگونه می‌تواند در اعمال قانون اخف اشتباه کند. چرا که دادگاه به باید حکم قانون، قانون اخف را نسبت به متهم اعمال کند؛ مگر آن‌که، این امر را بدین صورت تعبیر کنیم که دادگاه بدوی در تشخیص قانون اخف دچار اشتباه شده و از مقایسه‌ی بین دو قانون، در تشخیص قانون اخف به خطا رفته باشد و به دیگر سخن بنا به تشخیص خود قانون اخف را نسبت به متهم اعمال کرده باشد؛ اما، مرجع تجدیدنظر به اشتباه بودن تشخیص دادگاه بدوی معتقد باشد؛ در این صورت مرجع اخیر حکم را نقض و رأساً با صدور حکم وفق قانون اخف اقدام خواهد کرد. همچنین می‌توان تعلیق اجرای مجازات در غیر موارد مجاز قانونی، را در این ردیف قرار داد.^۱ توضیح آن‌که، تعلیق اجرای مجازات در تمام موارد امکان‌پذیر نیست و به همین اعتبار است که مواد ۳۴ و ۳۶ قانون مجازات اسلامی، دادستان^۲ را مکلف کرده است که در صورت آگاهی از عدم رعایت مقررات مربوط به تعلیق توسط دادگاه، مراتب را به دادگاه متذکر شود؛ دادگاه نیز ملزم به اصلاح حکم است. برای مثال، اگر دادگاه در جرایم موضوع ماده‌ی ۳۰ قانون مجازات اسلامی و یا ماده‌ی ۱۰ قانون صدور چک (صدور چک از حساب مسدود)، به رغم وجود سوابق موضوع بند الف ماده‌ی ۲۵ این قانون و یا وجود تعدد جرم موضوع ماده‌ی ۳۶ قانون مجازات اسلامی، اجرای مجازات را تعلیق نموده باشد، در رعایت قانون اخف نسبت به متهم دچار اشتباه شده است. همچنین در برخی موارد مقنن دادگاه را مکلف کرده برای برخی افراد مجازاتی بیش از سایرین تعیین نماید. برای مثال، به موجب ماده‌ی ۷۱۸ قانون مجازات اسلامی و نیز صدر ماده‌ی ۷۱۹ این قانون دادگاه مکلف است مجازاتی بیش از دو سوم حداکثر مجازات را برای متهم تعیین نماید. حال اگر دادگاه بدون لحاظ این الزام قانونی و بدون استناد به کیفیات مخففه، مجازاتی کمتر از میزان مقرر قانونی تعیین نماید، این اشتباه سبب لطمه به اساس حکم خواهد شد. همچنین، اگر دادگاه، در جرم موضوع ماده‌ی ۶۶۶ قانون مجازات اسلامی،^۳ بدون استناد به جهات

۱. مطابق این قاعده که تمام قضات باید بدون هیچ‌گونه قید و شرطی مجاز باشند در مواردی که مقتضی بدانند، مجازات حبس را معلق سازند.

۲. هر چند به نظر می‌رسد این تذکر از سوی دادستان موضوعیت ندارد و شاکی خصوصی نیز می‌تواند چنین تذکری را به دادگاه بدهد.

۳. «در صورت تکرار جرم سرقت مجازات سارق حسب مورد حداکثر مجازات مقرر در قانون خواهد بود.»

مخففه از تعیین حداکثر مجازات جرم خودداری کند،^۱ باید اشتباه مزبور را از موجبات لطمه به اساس حکم تلقی کرد.

به نظر می‌رسد به طریق اولی در فرضی که دادگاه به عمد مرتکب چنین تخلفی شده باشد، باید آن را داخل در مفهوم اشتباه دانست و به این اعتبار اشتباه را به تخلف تعبیر نمود.

فرض دوم، هنگامی است که در عدم رعایت قانونی که نسبت به متهم اخف است، اشتباه رخ دهد. مطابق اصول حقوق کیفری قانون اخف لاحق نسبت به متهم اعمال می‌شود. این اصل در ماده‌ی ۱۱ قانون مجازات اسلامی نیز مورد پذیرش قرار گرفته است. حال اگر دادگاهی قانون اخف را در مورد متهم اعمال نکند، این اشتباه از موجبات لطمه به اساس حکم خواهد بود. مرجع تجدیدنظر حکم را نقض و مطابق قانون اخف، حکم می‌نماید.

۱۱-۳. اشتباه در ذکر اسم و مشخصات متهم و مدعی خصوصی

با توجه به این که متهم و مدعی خصوصی طرفین اصلی اختلاف را تشکیل می‌دهند، ذکر مشخصات آن‌ها در دادنامه از اهمیت بسیاری برخوردار است. به ویژه این اهمیت در متهم، دو چندان است. چرا که مفاد حکم در سجل کیفری متهم ثبت شده و برای تعلیق اجرای مجازات، آزادی مشروط، تکرار جرم، مجازات تبعی و نیز اجرای حکم می‌تواند واجد اثر باشد. حال اگر دادگاهی در ذکر اسم و مشخصات متهم و مدعی خصوصی دچار اشتباه شود، این اشتباه هنگامی به اساس حکم لطمه می‌رساند که مشخصات هویتی طرفین یا یکی از آن‌ها به طور کامل به اشتباه ذکر شده باشد و چنانچه ناظر به مسائل بسیار جزئی باشد، خللی به اساس حکم وارد نمی‌آورد. برای مثال، نام احمد در دادنامه به اشتباه احیمد آمده باشد؛ اما اگر در هر یک از نام و نام خانوادگی تغییری اساسی ایجاد شود به نحوی که به طور کامل با نام و نام خانوادگی متهم یا مدعی خصوصی تفاوت اساسی داشته باشد، چنین اشتباهی

۱. مطابق ماده‌ی ۴۵ مکرر قانون مجازات عمومی ۱۳۰۴ الحاقی ۱۳۱۳/۳/۱۵ «در موارد تکرار یا تعدد جرم و همچنین در کلیه مواردی که مطابق قانون مجرم باید به حداکثر مجازات محکوم شود هرگاه محکمه موجبات تخفیف مجازات را موجود بداند می‌تواند مرتکب را به کمتر از حداکثر محکوم کند بدون اینکه بتواند مجازات را به کمتر از حداقل تنزیل دهد و هرگاه مجازات مقرر بدون حداقل و حداکثر باشد محکمه می‌تواند در مورد حکم اعدام و حبس دائم یک درجه و در سایر موارد فقط تا معادل یک ربع از میزان جزای اصلی عمل را تخفیف دهد.» به نظر می‌رسد که این ماده در حال حاضر معتبر نمی‌باشد.

به اساس حکم لطمه می‌رساند؛ دادگاه تجدیدنظر باید حکم را نقض و با توجه به محتویات پرونده، حکم جدیدی با همان منطوق و با مشخصات صحیح طرفین صادر نماید.

۱۲-۳. صدور رأی از دادگاه فاقد صلاحیت

هنگامی که از دادگاه فاقد صلاحیت، رأی صادر می‌شود، باید وفق ماده‌ی ۲۴۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری میان حالات زیر قائل به تفصیل شد.

نخست آن‌که، رأی از دادگاه فاقد صلاحیت ذاتی، صادر شود. مطابق صدر ماده‌ی یاد شده «چنان‌چه رأی توسط دادگاهی که صلاحیت ذاتی نداشته باشد صادر شده باشد، مرجع تجدیدنظر آن را نقض و به مرجع صالح ارجاع می‌نماید.» فرض دیگر، آن است که رأی از دادگاه فاقد صلاحیت محلی، صادر شود؛ به موجب قسمت دوم ماده‌ی مذکور «در صورتی که رأی از دادگاهی که صلاحیت محلی ندارد صادر شود و هر یک از طرفین دعوی در تجدیدنظرخواهی خود به این موضوع ایراد نمایند، مرجع تجدیدنظر آن را نقض و به دادگاه صالح ارجاع می‌نماید؛ در صورت عدم ایراد از ناحیه‌ی طرفین، دادگاه تجدیدنظر نمی‌تواند به عدم صلاحیت محلی استناد نماید.

فرض سوم، ناظر به جرایمی است که رسیدگی به آن‌ها در صلاحیت دادگاه‌های تهران باشد، اما، دادگاهی دیگر رأی صادر نموده باشد. مطابق تبصره‌ی یک ماده‌ی ۲۴۹ قانون یاد شده، «در مواردی که رسیدگی به جرمی فقط در صلاحیت دادگاه‌های تهران است چنان‌چه در دادگاه محل دیگری رسیدگی و رأی صادر شده باشد، مرجع تجدیدنظر رأی را نقض و پرونده را به دادگاه صالح ارسال خواهد نمود.» برای مثال، به موجب تبصره‌ی ماده‌ی ۴ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳، رسیدگی به اتهامات مقامات مذکور در تبصره‌ی مزبور از جمله قضاات دادگستری، نمایندگان مجلس شورای اسلامی و وزرا و معاونان آن‌ها، در صلاحیت دادگاه کیفری استان تهران است. حال اگر دادگاهی خارج از تهران به اتهام یکی از این افراد رسیدگی کرده باشد، دادگاه تجدیدنظر حکم را نقض و پرونده را برای رسیدگی به دادگاه صالح ارجاع خواهد داد.

۱۳-۳. صدور رأی بدون رعایت تشریفات قانونی

گاهی ممکن است، رأی بدون رعایت تشریفات قانونی صادر می‌شود؛ ممکن است از عبارت «صدور رأی بدون رعایت تشریفات قانونی» چنین به ذهن متبادر شود که تشریفات مزبور فقط ناظر به صدور رأی است، در حالی که مقصود مقنن رعایت تشریفات ناظر به دادرسی است. این امر در ماده‌ی ۳۵۹ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۰ نیز به این صورت بیان شده است: «در صورتی که معین شود حکم بر خلاف قوانین صادر شده و این تخلف به اندازه‌ای مهم است که در حکم محکمه مؤثر بوده و آن را از اعتبار حکم قانونی می‌اندازد، محکمه استیناف حکم را باطل کرده و اساساً تجدید رسیدگی می‌نماید.» به نظر می‌رسد میان عبارت تشریفات دادرسی و تشریفات قانونی، رابطه‌ی عموم و خصوص مطلق وجود دارد؛ با این توضیح که تمام تشریفات دادرسی بدین اعتبار که قانون آن‌ها را پیش‌بینی کرده، داخل در مفهوم تشریفات قانونی هستند، اما تمام تشریفات قانونی از مصادیق تشریفات دادرسی نیستند. برای مثال، صدور رأی ظرف یک هفته از تاریخ ختم دادرسی، از تشریفات قانونی است، اما در زمره‌ی تشریفات دادرسی محسوب نمی‌شود؛ زیرا، در این مرحله، دادرسی به اتمام رسیده است، اما، تشریفات قانونی همچنان ادامه دارد. قانون‌گذار میان تشریفات دادرسی قائل به تفصیل شده است؛ به نحوی که، برخی از آن‌ها را موجب بی‌اعتباری رأی و برخی دیگر را از این حیث بی‌تأثیر داشته است، این موارد به شرح آتی بررسی می‌شوند:

۱۳-۱-۳. عدم رعایت تشریفات مربوط به کشف جرم و تحقیق

کشف جرم را می‌توان نخستین مرحله از فرایند یک دادرسی دانست، به این اعتبار که تا جرمی کشف نشود، تعقیب و تحقیق در خصوص آن امکان‌پذیر نیست. کشف جرم از طریق شکایت شاکی، اعلام جرم از سوی مردم، گزارش مأموران، اقرار به ارتکاب جرم از سوی متهم و یا گزارش رسانه‌های گروهی صورت می‌گیرد. حال اگر اخبار و مسموعات مربوط به وقوع جرمی قطعی نباشد، ممکن است دادستان دستوراتی را برای تحصیل ادله‌ی قوی‌تر در مورد جرم ادعایی صادر کند. چنان‌چه دادستان برای کشف جرم دستوراتی غیرقانونی صادر کرده باشد، مانند دستور اخذ اقرار از متهم با شکنجه، یا مأموران در اجرای دستور دادستان الزامات قانونی را نکرده

باشند، می‌توان از عدم رعایت تشریفات قانونی برای کشف جرم سخن گفت. برای مثال، پرسش این است که آیا عدم رعایت رعایت مواد تشریفات موضوع مواد ۱۳۹، ۲۹۶، ۲۹۸، ۴۱۰۰ و ۵۱۰۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری سبب بی‌اعتباری رسیدگی و نیز حکم صادره در پرونده‌ی مزبور خواهد شد؟ در مورد اخذ اقرار با شکنجه با توجه به اصل سی و هشتم قانون اساسی^۶ که اقرار حاصل از شکنجه را بی‌اعتبار تلقی کرده و ماده‌ی ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی^۷ که اخذ چنین اقراری را واجد وصف مجرمانه دانسته است، می‌توان گفت کشف جرم بر اثر شکنجه و انجام تحقیقات بر این اساس از موارد عدم رعایت تشریفات مربوط به کشف جرم و تحقیقات تلقی شده و سبب بی‌اعتباری رأی خواهد شد. اما، در سایر موارد به نظر می‌رسد عدم رعایت تشریفات مزبور، موجب بی‌اعتباری رأی نباشد؛ این موارد حداکثر می‌تواند به تعقیب انتظامی مقام مربوطه و تعقیب کیفری وی به استناد ماده‌ی ۵۷۶ قانون مجازات اسلامی^۸ منجر شود.

۱. «دادرسان و قضات تحقیق باید در نهایت بی‌طرفی تحقیقات را انجام داده و در کشف اوضاع و احوالی که به نفع یا ضرر متهم است بی‌طرفی کامل را رعایت نمایند.»
۲. «تفتیش و بازرسی منازل، اماکن و اشیاء در مواردی به عمل می‌آید که حسب دلایل ظن قوی به کشف متهم و آلات و دلایل جرم در آن محل وجود داشته باشد.»
۳. «تفتیش و بازرسی در حضور متصرف قانونی و شهود تحقیق و در غیاب وی در حضور ارشد حاضرین به عمل می‌آید. تفتیش و بازرسی اماکن نیز حتی‌المقدور با حضور صاحبان یا متصدیان آنها انجام می‌شود.»
۴. «تفتیش و بازرسی منازل در روز به عمل می‌آید و هنگام شب در صورتی انجام می‌گیرد که ضرورت اقتضا کند. جهت ضرورت را قاضی باید در صورت مجلس قید کند.»
۵. «از اوراق و نوشته‌ها و سایر اشیای متعلق به متهم، فقط آنچه که راجع به واقعه جرم است تحصیل و در صورت لزوم به شهود تحقیق ارائه می‌شود و قاضی مکلف است در مورد سایر نوشته‌ها و اشیای متعلق به متهم با کمال احتیاط رفتار نموده و موجب افشای مضمون و محتوای آنها که ارتباط به جرم ندارد نشود.»
۶. «هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است.»
۷. «هر یک از مستخدمین و مأمورین قضایی یا غیرقضایی دولتی برای این که متهمی را مجبور به اقرار کند او را اذیت و آزار بدنی نماید علاوه بر قصاص یا پرداخت دیه حسب مورد به حبس از شش ماه تا سه سال محکوم می‌گردد و چنانچه کسی در این خصوص دستور داده باشد فقط دستوردهنده به مجازات حبس مذکور محکوم خواهد شد و اگر متهم به واسطه اذیت و آزار فوت کند مباشر مجازات قاتل و آمر مجازات آمر قتل را خواهد داشت.»
۸. «چنانچه هر یک از صاحب‌منصبان و مستخدمین و مأمورین دولتی و شهرداری‌ها در هر رتبه و مقامی که باشد از مقام خود سوءاستفاده نموده و از اجرای اوامر کتبی دولتی یا اجرای قوانین مملکتی و یا اجرای احکام یا اوامر مقامات قضایی یا هرگونه امری که از طرف مقامات قانونی صادر شده باشد جلوگیری نماید به انفصال از خدمات دولتی از یک تا پنج سال محکوم خواهد شد.»

۲-۱۳-۳. عدم رعایت تشریفات مربوط به تعقیب

تعقیب را می‌توان دومین مرحله‌ی یک رسیدگی دانست. تعقیب دعوی عمومی از وظایف دادستان است.^۱ هیچ مقام دیگری، جز در موارد مصرح قانونی^۲، نمی‌تواند دستور تعقیب صادر کند؛ بنابراین، چنان‌چه بازپرس در حین رسیدگی جرم دیگری را کشف نماید^۳ و یا دادگاه در رسیدگی خود متوجه وجود جرم دیگری شود، بازپرس نمی‌تواند بدون ارجاع دادستان و دادگاه نیز نمی‌تواند غیر آنچه در کیفرخواست به آن‌ها اشاره شده،^۴ اقدامی انجام دهد. به نظر می‌رسد عدم رعایت این تشریفات قانونی، از موارد لطمه به اساس حکم تلقی نمی‌شود.

۳-۱۳-۳. عدم رعایت تشریفات مربوط به اخذ تأمین

مطابق مواد ۱۳۲ و ۱۳۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸، قاضی فقط پس از تفهیم اتهام می‌تواند از متهم تأمین اخذ نماید؛ این تأمین باید با اهمیت جرم، شدت مجازات، دلایل و اسباب اتهام و احتمال فرار متهم، از بین رفتن آثار جرم و وضعیت مزاج، سن و حیثیت متهم متناسب باشد. حال اگر مقام قضایی بدون تفهیم اتهام اقدام به اخذ تأمین نماید و یا تأمین مأخوذ نامتناسب باشد، نمی‌توان عدم رعایت این تشریفات قانونی را موجب بی‌اعتباری رأی دانست؛ بلکه، حداکثر این امر می‌تواند به تعقیب انتظامی دادرسی و تعقیب کیفری وی به استناد ماده‌ی ۵۷۶ قانون مجازات اسلامی منجر شود.

۴-۱۳-۴. عدم رعایت تشریفات مربوط به ابلاغ

متهم برای دفاع از خود باید برای رسیدگی و تحقیق دعوت شود؛ دعوت از طریق ابلاغ احضاریه صورت می‌گیرد. مطابق تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۱۷۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، «فاصله بین ابلاغ احضاریه و

۱. بند «الف» ماده‌ی ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸
۲. بند ۲ قسمت «د» ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب یک از جهات قانونی شروع به تحقیق توسط بازپرس را «شکایت یا اعلام جرم به بازپرس در مواقعی که دسترسی به دادستان ممکن نیست و رسیدگی به آن فوریت داشته باشد» دانسته است.
۳. ماده‌ی ۷۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸.
۴. طبق بند «ج» ماده ۱۴ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب «دادگاه‌های عمومی جزایی و انقلاب با حضور رئیس دادگاه یا دادرسی‌علی‌البدل و دادستان یا معاون او یا یکی از دادیاران به تعیین دادستان تشکیل می‌گردد و فقط به جرایم مندرج در کیفرخواست وفق قانون آیین دادرسی مربوط رسیدگی می‌نماید و انشای رأی پس از استماع نظریات و مدافعات دادستان یا نماینده او وفق قانون بر عهده قاضی دادگاه است.»

موعد احضار حداقل سه روز است و هرگاه موضوع فوریت داشته باشد می‌توان متهم را زودتر احضار کرد.» به نظر می‌رسد عدم رعایت تشریفات مربوط به ابلاغ، سبب بی‌اعتباری رأی نخواهد شد.

۵-۱۳-۳. عدم اخذ آخرین دفاع

مطابق بند «ک» ماده‌ی ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب «پس از آن که تحقیقات پایان یافت باز پرس آخرین دفاع متهم را استماع نموده با اعلام ختم تحقیقات و اظهار عقیده خود پرونده را نزد دادستان می‌فرستد...» چنانچه در مرحله‌ی تحقیقات مقدماتی و یا رسیدگی، متهم برای آخرین اخذ احضار نشود و بدون اخذ چنین دفاعی، رأی صادر شود، به نظر می‌رسد مورد از موجبات بی‌اعتباری رأی خواهد بود؛ اما اگر در هر یک از این مراحل، متهم برای اخذ آخرین دفاع احضار شود، اما حضور نیابد، با توجه به رعایت تشریفات دادرسی، بر صدور رأی بدون اخذ آخرین دفاع از متهم، ایرادی مترتب نمی‌شود.

۶-۱۳-۳. عدم رعایت تشریفات مربوط به حضور وکیل

به موجب تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۱۸۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، «در جرایمی که مجازات آن به حسب قانون قصاص نفس، اعدام، رجم و حبس ابد باشد چنانچه متهم شخصاً وکیل معرفی ننماید تعیین وکیل تسخیری برای او الزامی است. مگر در جرایم منافی عفت که متهم از حضور یا معرفی وکیل، امتناع ورزد؛» هرگاه دادگاه در رسیدگی به این اتهامات، تشریفات قانونی مذکور را رعایت ننماید و رسیدگی بدون حضور وکیل برگزار شود، این امر از موجبات بی‌اعتباری رأی خواهد بود.

۷-۱۳-۳. عدم رعایت تشریفات مربوط به حق اعتراض متهم به قرار

بازداشت

مطابق بند ۲ قسمت «ن» ماده‌ی ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳، قرار بازداشت موقت در زمره‌ی قرارهای قابل اعتراض محسوب می‌شود. چنانچه مقام قضایی قابل اعتراض بودن این قرار را به متهم اعلام نکند و یا با وجود اعتراض به قرار، از ارسال اعتراض به مراجع امتناع نماید و یا با وجود مرتفع شدن موجبات بازداشت، از رفع بازداشت استنکاف ورزد، عدم رعایت

این تشریفات، موجب بی‌اعتباری رأی نخواهد بود؛ حداکثر این که به تعقیب انتظامی دادرس و تعقیب کیفری وی به استناد ماده‌ی ۵۷۶ قانون مجازات اسلامی منجر خواهد شد.

۳-۱۳-۸. عدم رعایت تشریفات مربوط به تعداد قضاات حاضر در

جلسه‌ی رسیدگی

در برخی موارد، قانونگذار تشکیل جلسه‌ی دادرسی و یا صدور رأی را با حضور نصاب خاصی از قضاات پیش‌بینی نموده است؛ برای مثال، مطابق تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۲۰ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳، جلسه‌ی دادگاه کیفری استان در رسیدگی به اتهامات مستوجب قصاص نفس، اعدام، رجب، صلب و یا حبس دائم باید با حضور پنج عضو و متشکل از رئیس و چهار مستشار یا دادرس علی‌البدل دادگاه تجدیدنظر استان تشکیل شود. هم‌چنین مطابق تبصره‌ی ۳ این ماده، دادگاه مزبور با حضور رئیس و تمامی مستشاران رسمیت می‌یابد. برخی آراء قدیمی صادره از شعب مختلف دیوان عالی کشور نیز بر این امر تصریح دارند که تشکیل جلسه با حضور تعدادی کمتر از نصاب مقرر قانونی، مخالف قانون تلقی می‌شود.^۱ به نظر می‌رسد عدم رعایت این تشریفات قانونی از موارد لطمه به اساس حکم باشد.

۳-۱۴. صدور رأی بدون توجه به دلایل و مدافعات طرفین

اساس رسیدگی را توجه دادگاه به ادله و مدافعات طرفین تشکیل می‌دهد؛ چه در غیر این صورت، رسیدگی به رسیدگی یک‌طرفه‌ای بدل خواهد شد. در رسیدگی، دادگاه باید به ادله‌ی شاکی توجه نماید که به اعتبار مرجع تظلمات عمومی بودن دادگستری، اقدام به طرح شکایت کرده و هم‌چنین ادله و مدافعات متهم که تمام دستگاه تعقیب جرم در یک طرف و وی به تنهایی در طرف دیگر قرار گرفته است را مورد توجه قرار دهد. عدم توجه به ادله و مدافعات هر یک از اصحاب دعوی، می‌تواند

۱. طبق احکام شماره‌ی ۱۹۲۹ مورخ ۱۳۱۷/۸/۳۰ و ۷۷۹ مورخ ۱۳۱۸/۴/۱۴ شعبه‌ی دوم دیوان عالی کشور و نیز حکم شماره‌ی ۲ و ۵۲۷ مورخ ۱۳۲۵/۴/۱۶ شعبه‌ی پنجم دیوان عالی کشور «اگر بر حسب دعوی دادستان شهرستان بزه انتسابی قتل عمدی باشد چون مجازات اصلی جرم اعدام است، طبق ماده‌ی ۱۸۵ اصلاحی قانون آیین دادرسی کیفری رسیدگی به چنین اتهامی می‌بایست در دادگاه جنایی پنج نفری به عمل آید. بنابراین تشکیل جلسه‌ی مقدماتی از سه نفر مخالف قانون به شمار می‌رود، ولو جلسه‌ی علنی از پنج نفر تشکیل شده باشد.» (متن، ۱۳۸۲، ص ۸۵).

توالی فاسدی از جمله احقاق حق از طریق انتقام خصوصی را به دنبال داشته باشد. قانون‌گذار میان ادله و مدافعاتی که عدم توجه به آن‌ها سبب بی‌اعتباری رأی می‌شود و مواردی که عدم توجه به آن‌ها خللی به اساس حکم نمی‌رساند، قائل به تفصیل شده و تشخیص این امر را نیز بر عهده‌ی قضات تجدیدنظر نهاده است. برای مثال، اگر متهم منکر اتهام انتسابی باشد و دلیلی نیز برای اثبات ادعای شاکی علیه او وجود نداشته باشد؛ اما، قاضی بدون ذکر مستند به علم خود استناد و حکم محکومیت متهم را صادر نماید،^۱ می‌توان چنین حکمی را ناشی از عدم توجه دادگاه به دلایل و مدافعات متهم نامید؛ امری که به اساس حکم لطمه وارد می‌کند، زیرا، اگر مستند این علم، علم شخصی باشد، فاقد اعتبار است و چنان‌چه قاضی شخصاً شاهد وقوع جرمی باشد، باید از رسیدگی امتناع نموده و به عنوان شاهد نزد قاضی دیگری حضور پیدا کرده و ادای شهادت نماید. همچنین است اگر متهم مدعی عدم حضور در صحنه‌ی ارتکاب جرم باشد و برای اثبات ادعای خود به حضور در خارج از کشور به هنگام ارتکاب جرم و یا بستری بودن در بیمارستان استناد نماید، امری مستلزم بررسی از سوی دادگاه است، اما دادگاه بدون توجه به این دفاعیات، حکم محکومیت صادر کند. همچنین اگر شاکی دلایل کافی بر توجه اتهام به متهم ارائه نماید؛ ادله‌ای چون سند رسمی که به اعتبار آن از ناحیه‌ی متهم خدشه‌ای وارد نشده و یا شهادت شهودی که مورد جرح واقع نشده‌اند و دادگاه بدون توجه به این ادله و مدافعات حکم برائت متهم را صادر نماید، چنین حکمی ناشی از عدم توجه به ادله و مدافعات شاکی تلقی شده و سبب بی‌اعتباری حکم می‌شود. اما اگر عمل، فاقد وصف مجرمانه باشد و در عین حال متهم، به اعتبار بیماری روانی غیر از جنون، دفاعیاتی مبنی بر فقدان مسؤلیت کیفری ارائه نماید، یا شاکی دلایل و مدافعاتی بر ارتکاب عمل ارائه کند عدم توجه به این ادله و مدافعات، خللی به اعتبار حکم وارد نخواهد آورد.

مترتب بر حکم قانون‌گذار در تبصره‌ی ۴ ماده‌ی ۲۲ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و ماده‌ی ۲۵۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری و بند «ب» ماده ۲۵۷ همین قانون^۲ آن است که موجبات بی‌اعتباری

۱. مطابق ماده‌ی ۱۰۵ قانون مجازات اسلامی: «حاکم شرع می‌تواند در حق الله و حق الناس به علم خود عمل

کند و حد الهی را جاری نماید و لازم است مستند علم را ذکر کند.»

۲. لازم به ذکر است که در ماده‌ی ۳۳ قانون تشکیل دادگاه‌های کیفری ۱ و ۲ و شعب دیوان عالی کشور مصوب

حکم یا لطمه به اساس حکم فقط در خصوص احکام قابل تجدیدنظر قابل بررسی هستند و در مورد احکامی که از سوی قانون‌گذار قطعی تلقی شده^۱ یا به واسطه عدم تجدیدنظرخواهی قطعی شده‌اند، به دلیل عدم کنترل آن‌ها توسط مرجع تجدیدنظر امکان بررسی این امور وجود ندارد. اداره‌ی حقوقی قوه قضاییه نیز در یکی از نظرات مشورتی خود بر این امر اذعان دارد.^۲

۱۳۶۸/۲/۳۱ به این مطلب توجه شده بود: «هرگاه در تطبیق عمل ارتكابی با مواد قانونی و احتساب مدت مجازات و محاسبه جرمه و جزای نقدی و ضرر و زیان مدعی خصوصی و یا ذکر اسم و مشخصات متهم و مدعی خصوصی و مانند آن از طرف دادگاه صادرکننده حکم اشتباهی رخ داده باشد دادگاه صادرکننده حکم حق اصلاح اشتباه موارد فوق را دارد و هرگاه پرونده در مرجع تجدیدنظر مطرح شده باشد مرجع مزبور بدون این‌که اساس حکم را نقض نماید، اشتباه را رفع نموده و حکم را تصحیح می‌نماید.»

۱. مفهوم مخالف ماده‌ی ۲۳۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری دلالت بر آن دارد که جرایمی که طبق قانون مستلزم پرداخت دیه به اندازه خمس یا کمتر از دیه کامل است و نیز جرایمی که حداکثر مجازات قانونی آن‌ها سه ماه و کمتر یا جزای نقدی به مقدار پانصد هزار ریال یا کمتر است، قطعی و غیرقابل تجدیدنظر است.

۲. «ماده‌ی ۳۰۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ اختصاص به تصحیح رأی در امور مدنی دارد و قابل تسری به احکام کیفری نمی‌باشد، اما در خصوص آراء کیفری باید قائل به تفصیل شد. یعنی چنان‌چه رأی قابل تجدیدنظر باشد و نسبت به آن تجدیدنظرخواهی شود دادگاه تجدیدنظر در حدود تبصره‌ی ۴ ماده‌ی ۲۲ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ مأذون به اصلاح حکم است. اما چنان‌چه رأی قطعی و غیرقابل تجدیدنظر بوده یا تجدیدنظرخواهی نسبت به آن صورت نگیرد، موضوع مسکوت مانده است. اما از آنجا که در این قبیل موارد نیز در صورت کشف اشتباهاتی که در ماده مرقوم احصا شده است، عموماً قانونی و لزوم تعیین تکلیف اصحاب دعوی و این که معقول و منطقی به نظر نمی‌رسد که قاضی شخصاً متوجه اشتباهات مندرج در تبصره‌ی ۴ ماده‌ی ۲۲ اصلاحی قانون یاد شده در رأی خود شود یا یکی از اصحاب درخواست تصحیح حکم را بنماید و مرجع خاصی برای رفع اشتباه و تصحیح رأی موجود نباشد، مستلزم این است که بپذیریم مرجع تصحیح رأی در حالت اخیر دادگاه صادرکننده حکم باشد. به هر تقدیر اصلح این است که خلاء قانونی موجود در این خصوص برطرف گردد.» نظریه‌ی مشورتی شماره‌ی ۷/۴۹۶۱ مورخ ۱۳۸۲/۷/۲۱ نقل از مجموعه تنقیح شده قوانین و مقررات حقوقی، معاونت حقوقی و توسعه قضایی قوه قضاییه، تهران، انتشارات روزنامه رسمی، ۱۳۸۴، ص ۵۴۶.

۴. برآمد

واکنش قانون‌گذار به تخلف قضات از قانون همیشه به یک نحو نیست؛ به گونه‌ای که، برخی تخلفات با واکنش شدیدتری مواجه می‌شود. بی‌اعتبار ساختن حکم در مواردی که اشتباه دادرسی به اساس حکم لطمه وارد می‌کند، شدیدترین واکنش در قبال چنین تخلفی است؛ که امری صرف نظر از نظارت بر حسن اجرای قانون، می‌تواند متضمن حمایت از حقوق اصحاب دعوا نیز باشد. به این اعتبار که با این فرض که قانون از حقوق افراد حمایت می‌کند، اجرای صحیح آن، نوعاً متضمن حمایت از حقوق افراد نیز می‌باشد. با این وجود، به نظر می‌رسد هدف اصلی قانونگذار از پیش‌بینی این ضمانت اجرای بسیار شدید، پی‌گیری هدف نخست ایمنی «نظارت بر حسن اجرای قانون» باشد.

هر چند مقنن برای تشخیص لطمه به اساس حکم، در مواد ۲۵۰ و ۲۵۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ و تبصره‌ی ۴ ماده‌ی ۲۲ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱، معیارهایی ارائه نموده است، اما، این معیارها از وضوح زیادی برخوردار نبوده و موجبات تفسیر موسع از سوی مقام نظارت‌کننده را فراهم می‌آورند.

ایراد دیگر آن است که اگر هدف اصلی قانونگذار از پیش‌بینی ضمانت اجرای بی‌اعتباری حکم در موارد یاد شده، نظارت بر حسن اجرای قانون باشد، این هدف در خصوص احکامی که به حکم قانون، قطعی و تلقی شده‌اند و یا به علت عدم تجدیدنظرخواهی از کانال نظارتی مراجع عالی عبور نمی‌کند، تحقق نمی‌یابد؛ ضروری است قانونگذار در این مورد نیز چاره‌اندیشی کند.

فهرست منابع

- ۱- آزمایش، علی، «تقریرات درس حقوق کیفری عمومی»، دوره کلاس‌های آزاد، دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، نیمسال دوم سال تحصیلی ۱۳۸۴-۱۳۸۳.
- ۲- آزمایش، علی، «تقریرات درس حقوق کیفری عمومی»، دوره دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران نیمسال دوم سال تحصیلی ۱۳۷۸-۱۳۷۷.
- ۳- باهری، محمد، ۱۳۴۰، حقوق جزای عمومی، تهران، چاپخانه برادران علمی.
- ۴- شهری، غلامرضا و ستوده جهرمی، سروش، ۱۳۷۲-۱۳۷۳، نظریات مشورتی اداره حقوقی قوه قضاییه در زمینه مسائل کیفری، ج دوم، تهران، نشر روزنامه رسمی کشور ۱۳۷۵.
- ۵- صانعی، پرویز، ۱۳۸۲، حقوق جزای عمومی، تهران، انتشارات طرح نو.
- ۶- کشاورز صدر، محمدعلی، ۱۳۴۸، آیین و رویه دادرسی کیفری، تهران، انتشارات ابن سینا.
- ۷- گارو، رنه، ۱۳۴۸، مطالعات نظری و عملی در حقوق جزا، ج سوم، ترجمه: ضیاء الدین نقابت، تهران، انتشارات بنگاه مطبوعاتی ایران.
- ۸- متین، احمد، ۱۳۸۲، مجموعه رویه قضایی، قسمت کیفری، ج دوم، انتشارات رهام.
- ۹- معاونت حقوقی و توسعه‌ی قضایی قوه قضاییه، ۱۳۸۴، مجموعه تنقیح شده قوانین و مقررات حقوقی، تهران، انتشارات روزنامه رسمی.